ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
زندگی سلام
پنج شنبه ۱۵ آذر ۱۳۹۷ • شماره ۱۲۰۲

حدیث روز

امام جواد(ع): حفاظت به مقدار ترس لازم است. (یعنی به مقداری که خطر وجود دارد حفاظت باید کرد و نه بیشتر) **بحار**

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

نیکی به پدر و مادر

مرحوم آیت ا... مجتهدی تهرانی فرموده اند:
اگر می خواهید در زندگی موفق باشید و از آن لذت ببرید، به پدر و مادرتان نیکی کنید، به خصوص به مادر، دست او را ببوسید، دل او را به دست آورید و بدانید اگر آن ها از تو راضی باشند، خدا هم از تو راضی خواهد بود و اگر خدای نکرده آن ها را از خود برنجانی، خداوند را از خود ناخشنود کرده ای. **خبرگزاری فارس**

ضرب المثل ملل

مقایسه ضرب المثل های فرانسوی با فارسی

* وقتی هفته چهار تا پنج شنبه دارد (وقت گل نی)
* پیشبند خود را باز کردن (از شغل خود استعفا کردن)
* در جیبش هست (موفقیت حتمی است)
* با پوست خود بازی کردن (خود را به مخاطره انداختن)
* کسی را در پوست داشتن (خاطر کسی را خواستن)
* استخوانی هست (گرهی در کار است)
* با قلب باز صحبت کردن (سفره دل خود را باز کردن)

«ضرب المثل ها و اصطلاحات متداول زبان فرانسه»

بریده کتاب

دستور نده!

ما گاهی تلاش می کنیم به کسی که خشمگین است بگوییم آرام باش! اما این گونه دستورها بیان عاطفی را در فرد خاموش می کند.
برگرفته از «مدیریت رفتارهای یکهویی»، اثر فردریک فانژه

قرار مدار

اندکی صبر

زنی با کفش پاشنه بلند

ریما آرمانمهر

پاییز زنی را می ماند
با کفش های پاشنه بلند
که در موسیقی برگ ها
پنهان می کند
اندوه زنانه اش را

دنیا به روایت تصویر

فرانس پرس | رونمایی از پورشه ساخته شده با آهن قراضه نمایشگاه خودرو، آلمان

تاس | کنفرانس خبری سوفیا، ربات هوشمند انسان نما، روسیه

گتی ایمیج | رانندگی در برف، آلمان

فتوشعر انتظار

تاپخند

- اینایی که از الان کلاه کریسمس گذاشتن سرشون همونایی هستن که یک ماه قبل از عید پیام می‌دادن می گفتن می خواستم اولین نفری باشم که عید رو بهتون تبریک میگه!
- خود بابانوئل هنوز گوزن هاش رو نبرده برای معاینه فنی، اون وقت شمار زیادی از هموطنان ما آواتارشون رو مزین به کلاه و ریش ایشون نموده‌اند!
- گاهی وقت ها حس می کنم باید درس بخونم. ولی شکر خدا یه پنج دقیقه که دراز می کشم بهتر میشم، احساسم رفع میشه!
- نمی‌دونم ارتباطش چیه ولی داداشم از وقتی میره کلاس زبان با دمپایی ابری تو خونه راه میره!
- آخرش باید بفهمم پرتقال چه خصومت شخصی با خمیر دندون داره که وقتی بعد از مسواک زدن می خوریش مزه زهر مار میده!

تفأل

به جان پیر خرابات و حق صحبت او
که نیست در سر من جز هوای خدمت او
بهشت اگر چه نه جای گناهکاران است
بیار باده که مستظهرم به همت او

کله چغوکی

آق کمال به نمایشگاه کتاب می رود

آق کمال | همه کاره و هیچ کاره

جاتان خالی با آبجیم و برارُم جمال، چهارتایی رفتِم نمایشگاه. یعنی اصلا انتظار همچی استقبالی ره نداشتِم. از هم پل نمایشگاه تو ترافیک بودم تا هم دم درش. خوشبختانه مسیر پارکینگ که به اندازه فاصله مشهد تا طرقبه بود، خلوت بود و بالاخره رسیدم. جمال که خوابش برده بود. عیال هم غر مِزد که کتابا تموم رفتن و الان نمایشگاه ره مبندن. به جاش آبجیم از وقتی نشست تو ماشین شروع کرد به لایو اینستاگرام دادن و به قول خودش «شوآف» که دره مره نمایشگاه و یهویی تو ترافیک و الان ماشین افتاد تو دست انداز و...! به هر جون کندنی بود تو کوهپایه یَگ جای پارک گیر آوردُم و رفتِم تو. چشم تان روز بد نبینه، یعنی از نمایشگاه فروش بهاره تخم مرغ و کافشن و گل چینی هم شلوغ تر بود. عیال که تعجب کرده بود گفت: «واقعا افتخار می کنم به همشری هام که این قدر اهل مطالعه هستن...» هنوز حرفش تموم نرفته بود که یَگ بچه ای آمد از وسط مان رد شد و داد زد: «بین آش فروشی ره پیدا کردُم!» و پشت سرش یَگ بُری پیر و جوون رفتن سمت غرفه های آش و کباب ترکی! یعنی اگه جلوی برارُم ره نگرفته بودُم و بهش قول نداده بودُم بعد از نمایشگاه مبرمش رستوران، اویم قاطی جمعیت گرسنه گم رفته بود. ولی به جاش آبجیم داشت کیف مکرد، هموجور گوشی به دست هی مرفت با ای کتاب عکس مگرفت و با او غرفه لایو مذاشت. هرچند عیال گفت آبجیت سلبریتی فرهنگیه و آخرش معلوم رفت بری هر کی تبلیغ مکرده تو اینستا، خوب هم از شان پول و کتاب و تخفیف مگرفته!
خلاصه رفتِم غرفه ها ره بچرخِم. یَگ سالن که کتاب بچه بود که از همو درش جمال گفت مو از اینا دوست ندرُم، کجا بازی پلی استیشن با ساندویچ کالواکس مفروشن؟ چندتا سالن هم که کتاب کنکور بود و به کار هیچ کدوم مان نمی آمد. غرفه های آنلاین و کتاب های روان شناسی و طب فلان جور و روش های پول درآوردن بدون خون ریزی هم که نمخواستِم. غرفه های کتاب های رمان هم که از بس شلوغ بود یا جشن امضا و رونمایی بود که نمشد برم ببینِم بعد از املت عشق و جزء با کل و من پیش از فلانی و بانوی عشق در میان دریای بی کران بال بال می زند و به افق ها می نگرد و... کتاب جدید چی آمده!
به زحمت سالن و غرفه های تاریخ و فلسفه و جامعه شناسی و ای جور چیزا ره پیدا کردم. خوشبختانه پرنده پر نمزد و طفلی ناشراشان تخفیف خوبی هم مِدادن. چندتایی خریدم و تا قبل از ای که یخ ببندم آمدم بیرون. آخرش هم نفهمیدم بری چی هر سال وقتی مِرم نمایشگاه، باید یَگ دوره مسابقات کوهنوردی و پیاده روی تو سرما و گل و لای ره تجربه کنِم؟!

مسابقه این کیه؟

سیاه و سفید و جوگندمی

سلام. این هفته با یه چهره هنری در خدمت تونیم. کسی که چندین ساله با آثارش خاطره داریم. باید تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو دوشنبه همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می بینید، آقای قاسم بهروز برنده مسابقه پیشین هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

تصویر سازی ها: سعید مرادی

مارپیچ (سختی ۶۰٪)

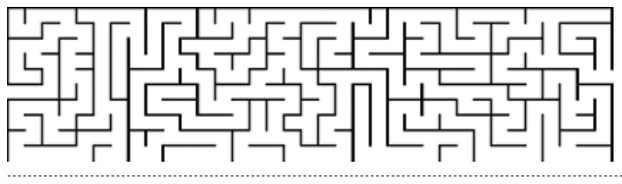

باخانمان

روز دانشجو، نه به دانشگاه

زهرا فرنیا | طنزپرداز

من که دیگه معرف حضور همه هستم. خودم و قلمم. همیشه یه انرژی درونی ای بهم میگه: «دختررر... درباره شوهر بنویس، درباره خواستگار بنویس...» اما متاسفانه از نظر من و خوشبختانه از نظر شما، این هفته نمی شه درباره شوهر و مشتقاتش نوشت، چون جمعه روز دانشجوئه. منم یک دانشجوام. در نتیجه شوهری که تا الان نیومده، می تونه تا هفته دیگه همین ساعت ها صبر کنه. (اصلا می خوام تا ابد نیاد. والا!) (شوهر آینده لطفا این پرانتز رو جدی نگیر. این برای مخاطبان عامه، نه تو که مخاطب خاص منی)
اول از همه بگم که یه روز دانشجوی خوب، روز دانشجوی تعطیل است. یعنی چی مثلا شونزده آذر رو کردین روز دانشجو؟ همین جوری بیایم دانشگاه و بریم که چی بشه؟ درستش اینه که روز دانشجو تعطیل باشه. نه تعطیل رسمی ها. فقط برای دانشجوها تعطیل باشه. استادها بیان دانشگاه و تمام کلاس های هفت صبح بدون دانشجو برگزار شه ولی هیچ کس هم غیبت نخوره. قضیه به اومدن استادها هم ختم نشه. کل کادر دانشگاه تشریف بیارن. به خصوص اون مسئول عزیز آموزش که معتقده: «...مشکل من نیست.» الکی بیاد یه روز دانشگاه، ببینم بالاخره مشکل اون هست یا نه! شاید بگین چقدر سادیستی. متاسفانه سیستم دانشگاهی آدم رو سادیست بار میاره، وگرنه من این قدر قلب بزرگ و مهربونی داشتم قبل از این که وارد دانشگاه بشم که هی می رفتم از دفتر گچ می آوردم برای معلم ها!
از طرفی دانشگاه خیلی لطف کنه، رئیس دانشگاه رو میاره توی سالن اجتماعات و دو ساعت سخنرانی می کنه که دانشجو باید فلان باشد و بیسار باشد. نمی گه دانشگاه باید چه جوری باشد ها. نمی گه سلف دانشگاه نباید زرشک پلو با مرغ دو روز پیش رو گرم کنه بده دست دانشجو. البته اینام خوب ما رو شناختن. دانشجویی که از هفت صبح تا ظهر همین طور اطلاعات وارد مغزش شده، ساعت دوازده دمپایی پخته هم بذاری جلوش، یه ذره سس می زنه روش و می خوره. (خود سس رو هم یه دونه بیشتر نمی ذارن برداری. به همه نمی رسه!)

می خوام پاراگراف آخر رو با چندتا جمله موبه تن سیخ کننده تموم کنم. اول: «نه به بالای سه غیبت، حذف» دوم: «نه به ۹/۷۵ هایی که ۱۰ نمی شوند»، سوم: «نه به ۲۰ صفحه ترجمه، ۲ نمره از امتحانتونه» و نه به در و دیوار و استاد و دانشگاه و هر چی که هست. اگه موبه تنتون سیخ نشد، به دانشجو بودن خودتون شک کنین!

شعر طنز

دانشجو کیست؟

سحر بهجو | شاعر و طنزپرداز

سال اول وی دماغ و کله اش پر باد بود
فکر پرسش های بنیادی؛ پی ایراد بود
تیز بازی پیش همشاگردیانش وقت درس
در نخ سوتی گرفتن از خود استاد بود
شاخ غولی را شکسته در خیال باطلش
غافل از این که به چشم دیگران نوزاد بود
کم کم آمد دست او گوشی و فهمیدش دریغ
آخرین گنجینه بی ارزش؛ استعداد بود
سال های بعد آمد بی خیال درس و مشق
او پی بو کردن گل پشت هر شمشاد بود
هفتصد باری شد عاشق، فارغ و هر بار هم
فکر می کردش طرف شیرین و او فرهاد بود
تا زمان فارغ التحصیلی اش بی دردسر
از سوال «کار و سربازی چه شد» آزاد بود
تا که «دانشجو» شده فارغ ز تحصیلات خود
وضع او - مرد و زنش فرقی ندارد - حاد بود
بهترین دوران تو آن چند سال است و همین
حال و روزت خوب و خوش مثل عمو قناد بود
بعد از آن هم... هی ولش... باشد مبارک روزتان
بهتر آن باشد که در حال و همین دم شاد بود

شعر طنز

دانشجو کجاست؟

امیرحسین خوش حال | شاعر و طنزپرداز

بی خیالِ کلاس؛ دانشجو
کیف و جیبش همیشه می باشد
عمدتاً ترمِ اولش باشد
ترمِ سوم به بعد می گردد
ساندویچی، پیاده رو، کافه
گاه در پشتِ بام می خوابد
ترمِ یک موی او بلند و قشنگ
سرشناس است و بعد تحصیلش
غیرِ درس و محیط دانشگاه
درس را کرده پاس؛ دانشجو
خالی از اسکناس؛ دانشجو
خوشگل و خوش لباس دانشجو
خسته و آس و پاس دانشجو
هست کلاً پلاس دانشجو
گاه روی تراس دانشجو
ترمِ شش گشته طاس دانشجو
می شود ناشناس دانشجو
کاربردش کجاس دانشجو؟

ما و شما

* خداقوت میگم به همه عوامل زندگی سلام، ما از دنبال کننده های پروپاقرص و همیشگی زندگی سلام هستیم و خواهیم ماند، پس تو هم همیشگی باش زندگی سلام.
شاهرخ، زهرا، فرهاد
* زندگی سلام اولین صفحه روزنامه است که می خوانم. برای من ماه آذر یعنی زندگی، تولد دخی نسرین و پدر امیررضا را تبریک می گویم.
نمایشگاه اتومبیل زمرد، ابی
* می خواستم از خانمم سمیرا پرهیزی به خاطر نگهداری از دوقلوهامون بهسا و سپهر تشکر کنم.
* لطفا درباره خوانندگان و بازیگران ایرانی در زندگی سلام مطلب چاپ کنید. با تشکر از شما
علی کشته گر، درگز

پرونده های مجهول

پنج شنبه ها

نحس ترین ماشین دنیا!

میترا تاتاری | مترجم

احتمالا شما هم تاکنون بارها درباره شوم بودن برخی مکان ها یا اشیا شنیده باشید یا از قرار گرفتن در بعضی محل ها به دلیل انرژی و حس منفی آن دوری کرده باشید، اما ماجرای نحس ترین ماشین دنیا به شما نشان می دهد که احساسات منفی درباره اشیا و مکان ها به ما دروغ نمی گوید. در سپتامبر سال ۱۹۵۵ «جیمز دین» هنرپیشه جوان ۲۴ ساله هالیوودی بر اثر تصادف با خودروی پورشه اش درگذشت. این بازیگر جوان عاشق مسابقات اتومبیل رانی بود و در واقع در آن روز شوم در حال رفتن به مسابقه ای در سانفرانسیسکو با پورشه ۷ هزار دلاری اش بود. هرچند پرونده زندگی هنرپیشه جوان بسته شد اما آن خودرو همچنان ماجراهای مرگ آورش را ادامه می دهد. خودرو را که به دره سقوط کرده بود به سختی بیرون کشیدند و به تعمیرگاه منتقل کردند. اما در آن جا خودرو از روی جک لیز خورد و روی دو پای یک مکانیک افتاد. یک پزشک این ماشین گران قیمت را خریداری کرد تا با آن در رالی های اتومبیل رانی شرکت کند اما در اولین مسابقه جانش را از دست داد. ماشین را تعمیر و دوباره از آن در مسابقات اتومبیل رانی استفاده کردند. اما راننده بعدی هم در یک تصادف کشته شد. درست در روز بعد از انتقال خودرو به تعمیرگاه، آن گاراژ نیز به طور کامل در آتش سوخت! این خودروی شوم در ادامه مرگ های سریالی، با انحراف از جاده و برخورد با یک ماشین دیگر باعث مرگ سرنشینان بی گناه آن شد. صاحب پورشه که خودش را گناهکار و قاتل چندین انسان می دانست، دست به خودکشی زد اما موفق نشد و در نهایت در یک حادثه رانندگی دیگر جان باخت. سرانجام در اکتبر ۱۹۵۹ برای این که جلوی فاجعه ماشین شوم مرگبار را برای همیشه بگیرند، آن را به ۱۱ قسمت تکه و فلزش را نیز آب کردند.

منبع: www.history.com

راه ارتباطی با ما:
پیامک
۲۰۰۰۹۹۹
و تلگرام
۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

آگهی دعوت سهامداران به تشکیل مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت شن وماسه عدالت جفتای سهامی خاص
آگهی دعوت سهامداران شرکت شن و ماسه عدالت جفتای سهامی خاص ثبت شده به شماره ۳۲ و شناسه ملی ۱۰۳۸۰۰۰۷۴۶۹ جهت تشکیل مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت می شود تا در جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده که در ساعت ۱۷:۰۰ مورخ ۹۷/۰۹/۲۷ در آدرس خراسان رضوی جفتای، میدان شهرداری طبقه بالای داروخانه دکتر کامل پلاک ۳۰۶ تشکیل می گردد حضور بهم رسانند. دستور جلسه: ۱-انتخاب مدیران ۲-انتخاب بازرسین ۳-انتخاب روزنامه کثیرالانتشار ۴-تصویب صورت های مالی منتهی به سال ۱۳۹۶ ۹۷۱۴۰۶۷۹/ق